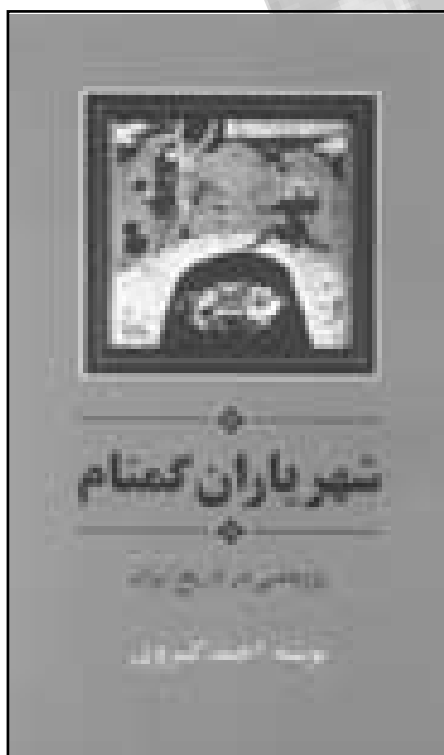


شهریاران گمنام

تحقیقی گسترده، اما ناتمام



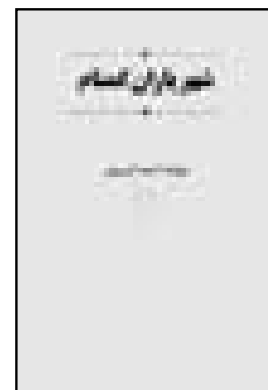
○ فریدون شایسته

○ شهریاران گمنام

○ تألیف: احمد کسروی

○ ناشر: جامی، چاپ ششم،

۱۳۷۷، ۲۷۷ ص.



اختصاص می‌دهد. قبل از معرفی مطالب کتاب شایسته است درباره کتاب شهریاران گمنام و شیوه تاریخ‌نگاری کسروی، داوری دو اندیشمند ایرانی که در تألیفات خویش از آثار کسروی بهره‌ها کسب کرده‌اند، ذکر گردد: استاد فقید دکتر زرین کوب درباره کتاب شهریاران گمنام می‌نویسد: «درباره سلسله‌ها و خاندان‌های کوچک و مستقل ایرانی که در قرون سوم و چهارم در شمال و شمال غربی ایران حکومت‌هایی داشته‌اند کتاب سیداحمد کسروی موسوم به شهریاران گمنام تحقیقی دقیق و کم نظیرست که احوال سلسله‌هایی مانند: مسافریان، شدادیان، سالاریان، روادیان وجستانیان را روشن می‌کند و حاکی از دقت و استقراء مؤلف در مآخذ تاریخ است.» دکتر سهراب یزدانی درباره روش تاریخ‌نگاری کسروی بر این باور است که: «نحوه بهره‌گیری کسروی از مآخذ استادانه است. وی همواره به مآخذ اصلی اعم از

شهریاران گمنام یکی از تحقیقات ارزنده مورخ معاصر، احمد کسروی است. او با مطالعه بسیاری از کتاب‌های چاپی و دست‌نویس‌ها، توانسته است یکی از ماندگارترین تحقیقات تاریخی را از خود به یادگار نهد. آنچه بر اهمیت کتاب شهریاران گمنام می‌افزاید فقط اهتمام مؤلف در مطالعه آثار فراوان و گران‌بهایی نیست که در دسترس وی بوده - و یا او توانسته است با تلاش فراوان نسخه‌ای کمیاب از آن اثر را به دست آورد - بلکه آنچه ارزش این کتاب را بیش از پیش فزون می‌سازد کوشش غیرقابل توصیف مؤلف در نقادی و سنجش صحت و سقم مطالب مورد مطالعه است. او در مقایسه و تطبیق اسناد بین دو مورخ معاصر، به ارزیابی اسناد از دیدگاه و منظر «خرد» توجه داشته است. به همین جهت کتاب شهریاران گمنام برخلاف اکثر قریب به اتفاق نوشته‌های در دسترس، که تنها فیش‌برداری و پیوست اسناد را در بر گرفته است جایگاه قابل‌اعتنایی را به خود

کسروی: «باری دیلمان

اگرچه از همدستی با علویان

به نتیجه‌ای که می‌خواستند

نرسیدند، یعنی نتوانستند

خلافت عباسیان را به دست

علویان براندازند ولی به

آرزوی اصلی خود که آزادی

ایران از یوغ فرمانروایی

تازیان بود کامیاب شدند. چه

این همدستی با علویان

سرانجام آن شد که دیلمان

اسلام پذیرفته، از کوهستان

خود که دو قرن و نیم محصور

بودند بیرون آمده با مسلمانان

درآمیختند و در اندک مدتی

پادشاهان بزرگی از آنان

برخاسته، ایران و عراق را زیر

فرمان خود درآوردند

آية السورور، راوندی؛ ۲۷- سیره جلال‌الدین، محمد نسوی منشی؛ ۲۸- مطلع السعدین و مجمع البحرین، عبدالرزاق سمرقندی؛ ۲۹- تاریخ عالم آرای عباسی، اسکندربیک ترکمان؛ ۳۰- قابوس‌نامه، کیکاوس بن وشمگیر؛ ۳۱- تکملة الاخبار، خلیفه عیدی بیک؛ ۳۲- صحائف الاخبار یا تاریخ منجم‌باشی، درویش احمد افندی؛ ۳۳- وفيات الاعیان، ابن خلکان.

کسروی علاوه بر این منابع عمومی، از منابع محلی نیز غفلت نورزیده است. مهمترین منابع تاریخ وی عبارتند از:

۱- تاریخ ابن القلانسی؛ ۲- تاریخ وارتان؛ ۳- کتاب

آلیشان؛ ۴- تاریخ چامچیان؛ ۵- کتاب عماداصفہانی؛

۶- تاریخ جوانشیر؛ ۷- تاریخ اربلیان؛ ۸- تاریخ ارسداگیس؛

۹- تاریخ آسوغیک.

کسروی در ذیل عنوان «دیلمان و دیلمستان» معتقد است که از دوره ساسانیان تا قرن هشتم هجری نام منطقه جنگلی و کوهستانی گیلان امروز، «دیلمان یا دیلمستان» بوده است و با اشاره به کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان سیدظهیرالدین مرعشی بر این باور است که در قرن مزبور کیانیان زیدی انبوهی از دیلمیان را کشتند و از این دوره با امحای نام دیلم، واژه گیلان جای آن را گرفت. (ص ۱۹)

کسروی با استناد به فتوح البلدان بلاذری، مروج الذهب مسعودی، معجم البلدان یاقوت حموی و مثنوی ویس و رامین فخرالدین اسعدگرگانی از دلآوری و جنگاوری مردم دیلم در روزگار باستان و حتی دوره ظهور اسلام سخن گفته است. مؤلف به مقایسه تپوران (طبرستان) و دیلمان پرداخته و می‌نویسد: تپوران با آنکه از هر حیث بزرگتر و نیرومندتر از دیلمان بودند با تازیان - اعراب - پیمان آشتی بسته ترک جنگ و دشمنی گفتند و پس از مدتی هم تازیان با هر تلاشی بود به ولایت ایشان درآمده سراسر دشت و هامون آنجا را تصرف کردند و تنها در برخی کوهسارها بود که پادشاهانی از بومیان حکمرانی و استقلال داشتند اما دیلمان برخلاف تپوران در دشمنی و کینه‌ورزی با تازیان سخت ایستاده، گرد آشتی و طلب زینهار نگردیدند. (ص ۲۲)

کسروی با تکیه به نوشته‌های طبری و ابوالفرج و ذکر داستان‌های آنان به بیان رعب و وحشت اعراب از مواجهه با دیلمان و دیلمیان پرداخته که این دو روایت شنیدنی است:

«طبری در حوادث سال ۶۰ تفصیلی می‌نویسد که عبیدالله بن زیاد خیال گرفتن عبیدالله ابن‌الحرنامی از بزگران کوفه کرد. وی آگاهی یافته از شهر بیرون رفت و

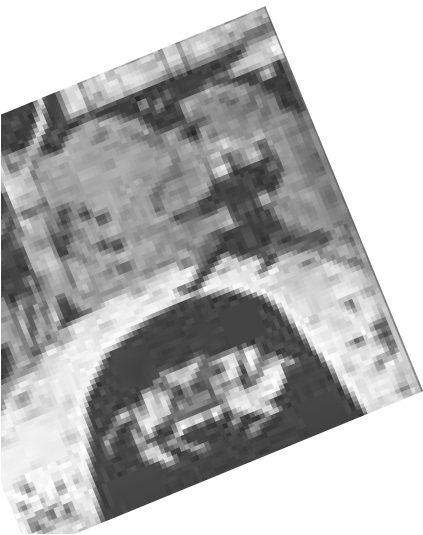
کتاب یا سند یا خاطره استناد می‌جوید و همیشه آن را معرفی می‌کند البته روش او چندان آکادمیک نیست یعنی مشخصات مأخذ چاپ شده را به طور کامل در اختیار خواننده نمی‌گذارد یا صفحه مورد استفاده‌اش را مشخص نمی‌سازد و به ندرت و با فواصل بسیار زیاد از زیرنویس استفاده می‌کند ولی خواننده چندان متوجه این کاستی‌ها نمی‌شود زیرا شکل کتاب با محتوای آن هماهنگ است. کتاب درباره زندگی انسانهاست نویسنده به جهت علاقه خوانندگان به اثرش، مسیر مطالب نویسی خود را با آوردن زیرنویس‌های مکرر و ارجاعات پیاپی قطع نمی‌کند.»

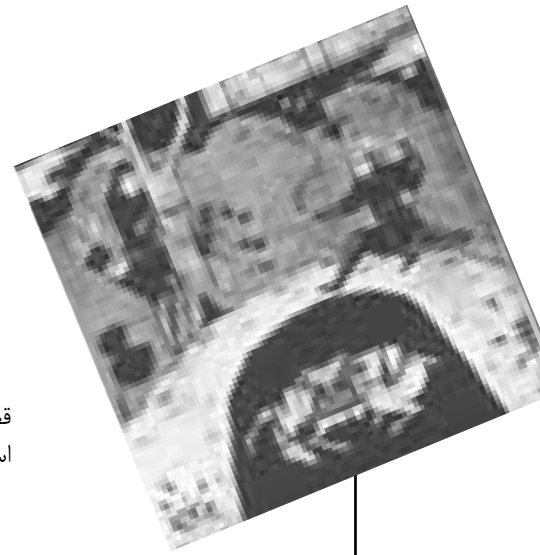
کتاب شهریاران گمنام شامل سه بخش: دیلمان - جستانیان، کنکریان، سالاریان - روادیان و شدادیان می‌باشد. بخش اول شامل سه گفتار؛ بخش دوم شامل سه گفتار؛ بخش سوم شامل دو گفتار می‌باشد. آنچه از مطالعه دیباچه مؤلف برمی‌آید این است که مؤلف قصد داشته چهاربخش دیگر نیز به کتابش بیفزاید و کتابی را که اینک در سه بخش فراهم آمده در هفت بخش تدوین و تنظیم نماید. ولی این نیت عملی نشد. کتاب تاکنون شش بار به چاپ رسیده و یکی از منابع مرجع در تحقیقات تاریخ پژوهان به شمار می‌رود.

کسروی در تحقیق خود علاوه بر کتب مرجع، اعم از منابع تاریخی و سیاحت‌نامه‌ها تحت عنوان المسالک و الممالک، از دواوین اشعار و یادداشت‌های تاریخی غیرفارسی مربوط به منشیان دربارهای کوچک شاهی نیز بهره گرفته است.

به جهت اطلاع بیشتر خوانندگان، منابع تحقیق مؤلف را ذکر می‌کنیم:

۱- تاریخ گیلان و دیلمستان، سیدظهیرالدین مرعشی؛
۲- فتوح البلدان، بلاذری؛ ۳- مروج الذهب و معادن الجواهر، مسعودی؛ ۴- معجم البلدان، یاقوت حموی؛ ۵- الرسل و الملوک، طبری؛ ۶- نزهت القلوب، حمدالله مستوفی؛
۷- البلدان، ابن فقیه همدانی؛ ۸- تاریخ یعقوبی، ابن واضح یعقوبی؛ ۹- الاغانی، ابوالفرج اصفهانی؛ ۱۰- مسالک الممالک، استخری؛ ۱۱- تاریخ ری، ابوسعید آه‌ای؛
۱۲- تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار؛ ۱۳- تاریخ طبرستان و رویان، مولانا اولیاءالله آملی؛ ۱۴- الكامل فی التاریخ، ابن اثیر؛ ۱۵- تجارب الامم و تعاقب الهمم، ابن مسکویه؛ ۱۶- ناصر خسرو، سفرنامه؛ ۱۷- تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی؛
۱۸- سفرنامه، ابن حوقل بغدادی؛ ۱۹- تاریخ العبر، ابن خلدون؛ ۲۰- التنبيه و الاشراف، مسعودی؛ ۲۱- المسالک و الممالک، ابن خردادبه؛ ۲۲- زین الاخبار، گردیزی؛ ۲۳- دیوان اشعار، قطران تبریزی؛ ۲۴- صفوة الصفا، ابن بزّاز توکلی؛ ۲۵- لباب الالباب، محمد عوفی؛ ۲۶- راحة الصدور و





تاریخ شهریاران در حالی به پایان می‌رسد که هنوز کتابی که می‌توانست بخش‌های بعدی آن را تکمیل کند تألیف نشده است

کسروی توانست در سال ۱۳۰۸ ش فرمانروایان گمنام سلسله‌های ایرانی را از قرون اولیه صدر اسلام تا پایان قرن ششم هجری در کتاب شهریاران گمنام معرفی نماید. علاوه بر اینکه این کتاب توانسته تحسین و ستایش همگان را برانگیزد تداوم این تلاش، عملی است که امید می‌رود با تألیف تاریخ فرمانروایان گمنام از قرن ششم به بعد هم عملی شود

قصیده‌ای در تهدید ابن زیاد گفت که از جمله این بیت است:

فکفوا والاذتکم فی کتاب

اشد علیکم من ز حوف الدیالمة

معنی: دست بردارید و گرنه به دفع شما برخیزم با دسته‌هایی که در حمله و هجوم سخت‌تر از دیلمان‌اند. طبری و ابوالفرج اموی در واقعه کربلا و شهادت امام حسین بن علی (ع) نوشته‌اند که روز نهم محرم امام از عمر بن سعد یک شب مهلت خواست و عمر در دادن مهلت تردید داشت یکی از سرکردگان لشکر به وی گفت: سبحان‌الله اگر اینان دیلمی بودند و این خواهش از تو می‌کردند تو بایستی بپذیری.» (ص ۲۲)

مرحوم دکتر عطاءالله تدین در مقدمه‌ای که بر کتاب تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی نوشته بدون ذکر ماخذ، مطلبی را در بیان روحیه شجاعت و مردانگی اهل دیلمان (دیلمیان) آورده که چنین است:

«اگر عربی یک نفر دیلمی را می‌کشت یا جان سالمی از دست او پدر می‌برد همیشه فخر می‌کرد:

الست ضربت الدیلمی امامهم

وجدیته فیه سنان و عامل

معنی: آیا نه من آنم که دیلمی را روبروی لشکر بزدم با آنکه در دست او نیزه بود» کسروی شگفتی خود را از این که مسلمانان توانسته بودند کوه‌های پیرنه و صحاری ترکستان را تسخیر کنند ولی از مطیع ساختن مردمی در کوهستان‌های شمال ایران درمانده بودند اعلام می‌دارد و عدم توفیق اعراب را در تصرف مناطق شمالی ایران در مواعی چون سختی کوهستان دیلم و انبوهی جنگل‌ها ندانسته بلکه علت عمده را همانا مردانگی و دلاوری دیلمان و قهرمانی‌ها و جانبازی‌ها دانسته که آن مردم در راه نگاهداری مرز و بوم خود و دفع دشمنان بیگانه آشکار ساخته بودند. (ص ۲۳)

مؤلف به درستی خاطر نشان می‌سازد که اگر آل‌بویه و زیاریان نبودند در تاریخ ایران نامی از دیلم برده نمی‌شد و توجه مورخان و محققان فقط معطوف به تاریخ دیلم از دوره خیزش این دو خاندان به بعد می‌شد.

کسروی با استناد به منابع اصلی دوره اسلامی از جنگ‌های مسلمانان و اهل دیلم مطالب فراوانی نگاشته و مطلبی را از کتاب البلدان ابن فقیه همدانی ذکر کرده که خواندنی است:

ابن فقیه می‌نگارد: «حجاج بن یوسف معروف به نمایندگان دیلم (وفدالذیلم) که پیش او آمده بودند پیغام داد که اسلام بپذیرید یا جزیه به گردن بگیرید و چون ایشان هیچ یک از جزیه و اسلام نپذیرفتند حجاج فرمود:

صورت (نقشه) دیلمستان را برای او ساختند و آن را به نمایندگان دیلم نشان داده گفت: به دستگیری این صورت راهها و کوههای ولایت شما را شناخته‌ام اکنون یا آنچه پیغام داده‌ام بپذیرید یا لشکر فرستاده ولایت‌تان ویران سازم. ایشان گفتند که بر این صورت‌ها تو تنها راهها و کوهها را می‌بینی سوارانی که پاسبانی این کوهها و راهها دارند نمی‌بینی هرگاه لشکر بدانجا فرستادی این سواران را نیز خواهی شناخت.» (ص ۲۷)

کسروی در ذیل عنوان: «علویان و دیلمان» بر این باور است که هواداری ایرانیان و به ویژه دیلمان از علویان، مخالفت با عباسیان و تلاش برای حفظ استقلال ایران بوده است. او می‌نویسد:

«داستان علویان و عباسیان معروف است که علویان خلافت را حق خود دانسته یکی پس از دیگری بیرق دعوت می‌افراشتند و خلفای عباسی همیشه از دست ایشان در زحمت بودند ایرانیان از نخست هواخواه علویان بودند. چه عمده مقصود ایرانیان آن بود که بنیاد عباسیان به دست علویان کنده شود تا مگر ایران نیز به استقلال خود برگردد، به ویژه دیلمان که آن همه دشمنی‌ها و خونریزی‌ها با تازیان کرده یگانه آرزوی ایشان بود که بنیاد خلافت اسلامی - به هر دستی که بود - برانداخته شود.» (ص ۳۲)

کسروی ایجاد روابط بین علویان و دیلمان که به عقیده وی به جهت براندازی خلافت عباسیان بود را گرچه ناکام دانسته ولی از زاویه دیگری این ارتباط را سودمند دیده است آنجا که می‌نویسد:

«باری دیلمان اگرچه از همدستی با علویان به نتیجه‌ای که می‌خواستند نرسیدند، یعنی نتوانستند خلافت عباسیان را به دست علویان براندازند ولی به آرزوی اصلی خود که آزادی ایران از یوغ فرمانروایی تازیان بود کامیاب شدند. چه این همدستی با علویان سرانجام آن شد که دیلمان اسلام پذیرفته از کوهستان خود که دو قرن و نیم محصور بودند بیرون آمده با مسلمانان درآمیختند و در اندک مدتی پادشاهان بزرگی از آنان برخاسته ایران و عراق را زیر فرمان خود درآوردند و در حقیقت از اواسط قرن چهارم که خاندان‌های بویه‌پیمان و زیاریان و دیگر خاندان‌های دیلمی بنیاد گذارده می‌شوند تا استیلا سلجوقیان کشور ایران آزادی و استقلال خود را داشت و از خلفا جز نامی در میان نبود.» (ص ۳۳)

کسروی در بررسی سلسله حکومتی جستانیان که مرکز آن خاندان، شهر رودبار زیتون بود از هفت امیر این خاندان نام می‌برد و در انقراض حکومت سیصد ساله این خاندان، سه عامل زیر را مؤثر می‌داند: الف: اسلام



مقبره منتسب به ناصرالحق
(شمس طبرسی)

کسروی بر این باور است که هواداری ایرانیان و به ویژه دیلمان از علویان، مخالفت با عباسیان و تلاش برای حفظ استقلال ایران بوده است

مردم دیلم در طول سال‌های ۲۹۰ تا ۳۰۰ ه.ق بر اثر تلاش ناصر کبیر، امیرعلوی به اسلام گرایش یافتند و مذهب شیعه زیدیه را اختیار کردند

کسروی وجود شمار زیاد اعراب در آذربایگان را ناشی از دو عامل دانسته است: ۱- چون در کوهستان‌های پیرامون آذربایگان مردمان جنگی و دلاور فراوانی بودند که مخالف اعراب به شمار می‌رفتند از این رو اعراب ناگزیر بودند که پیوسته دسته‌های انبوهی از مجاهدان و غازیان را در آذربایگان اقامت دهند... ۲- آذربایگان به علت خرمی و سرسبزی، یکی از بهترین و دلکش‌ترین نواحی ایران و سرزمینی است که یک سوی آن سردسیر و بیلاق و سوی دیگرش گرمسیر و قشلاق است

بیشتر معروف بوده‌اند از جمله ابراهیم را همه جا سالار ابراهیم یا سالار تارم می‌نویسند. (ص ۵۳)

ناصر خسرو قبادیانی، شاعر پرآوازه قرن پنجم که در حین عبور از ناحیه گیلان از منطقه تارم و زنگان، قلمرو ایران را به سمت دربار فاطمیان در مصر ترک کرده بود از متصرفات کنکریان عبور نموده است. این واقعه در دوره سلطنت جستان، پسر ابراهیم، ششمین پادشاه کنکریان روی داد. از گفته‌های ناصر خسرو پیداست که جستان از بهترین فرمانروایان زمان خود و بسیار نیرومند و دادگر بوده است. (ص ۵۵)

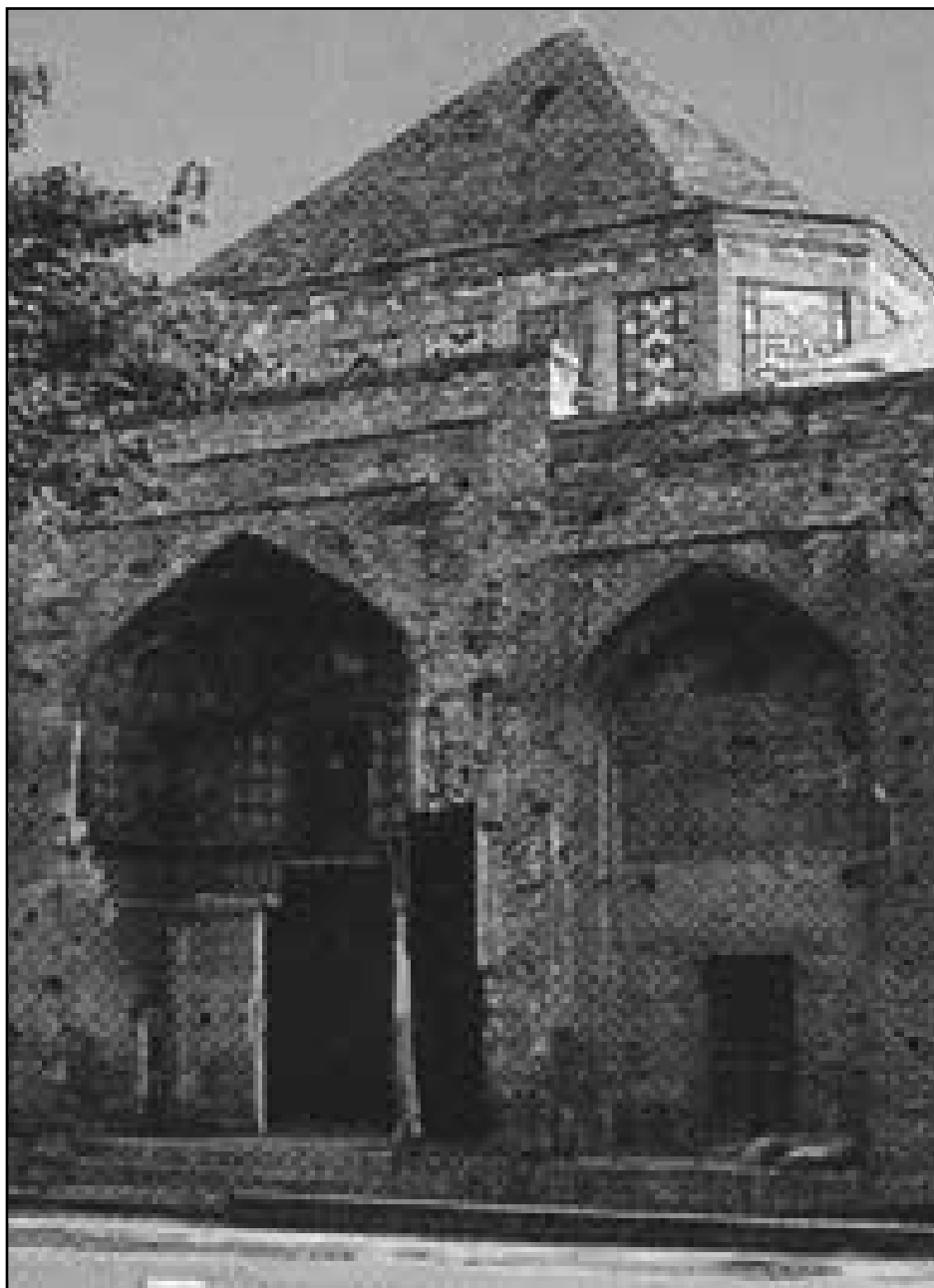
کسروی به نقل از معجم البلدان یاقوت می‌نویسد: «سقوط دولت کنکریان به دست ملحدان الموت (اسماعیلیان) صورت گرفت.» (ص ۵۷)

سالاریان از خاندان‌های حکومتی بودند که از اوایل قرن چهارم در آذربایگان و اران و ارمنستان به حکومت

پذیرفتن دیلمان و اختلاط آنان با مسلمانان؛ ب: دشمنی میان پادشاهان آن خاندان و برادرکشی؛ ج: ظهور خاندان کنکریان. (ص ۴۴)

خاندان کنکریان در تارم، زنگان، ابهر و سهرورد به حکومت رسیدند و تختگاه آنان تارم بود. ناگفته نماند مردم دیلم در طول سال‌های ۲۹۰ تا ۳۰۰ ه. ق بر اثر تلاش ناصر کبیر، امیرعلوی به اسلام گرایش یافتند و کیش شیعه زیدیه را اختیار کردند، این واقعه در دوره چهارمین پادشاه جستانی یعنی جستان پسر وهسودان (جستان سوم) روی داد. خاندان کنکریان برخلاف خاندان جستانی که فقط چهار نفر از آنان به اسلام گرایش یافتند هر هفت پادشاه کنکری، مسلمان بودند. هرکدام از کنکریان لقب سالار داشتند چنان که مسعودی مورخ، محمدپسر مسافر را همه‌جا سالار می‌نویسد. وهسودان را نیز سالار نوشته‌اند ولی چند تن از ایشان با این لقب

آنچه بر اهمیت کتاب
شهریاران گمنام می‌افزاید
فقط اهتمام مؤلف در مطالعه
آثار فراوان و گران بهایی
نیست که در دسترس وی
بوده و یا او توانسته است با
تلاش فراوان نسخه‌ای
کمیاب از آن اثر را به دست
آورد؛ بلکه آنچه ارزش این
کتاب را بیش از پیش فزون
می‌سازد، کوشش غیرقابل
توصیف مؤلف در نقادی و
سنجش صحت و سقم
مطالب مورد مطالعه است



ق. روی داد. کسروی برده را مرکز اران می‌داند و با
استناد به استخری و ابوعلی مسکویه به شرح
جنگآوری‌های مسلمانان با روس‌ها به رهبری مرزبان
اشاره می‌نماید. (صص ۷۱-۷۴)

کسروی از قیام اسحق، پسر خلیفه المکتفی بالله در
سال ۳۴۹ هـ. ق در گیلان و آذربایگان تحت عنوان:
خروج المستجیر بالله یاد کرده است. منبع مورد استناد
کسروی در شرح این واقعه کتاب تجارب الامم می‌باشد.
وی می‌نویسد: اسحق پسر عیسی خلیفه المکتفی بالله در
سال ۳۴۹ هـ. ق قیام کرده و خود را المستجیر بالله نامید
و پیروان مذهب سنت بر او گرویدند. در این وقت نعیمی
وزیر دربند جستان از زندان گریخته به موغان رفت و از
آنجا نامه‌ای به مستجیر بالله نوشته او را به موغان خواند
و وعده داد که لشکر جمع کرده آذربایگان را فتح کند و
آنگاه به عراق تاخته و پس از برکناری خلیفه او را بر سریر

رسیدند. کسروی پس از قتل یوسف، پسر ابی‌الساج، حاکم
منسوب خلیفه عباسی در ناحیه آذربایگان به دست
قرمطیان در سال ۳۱۴ هـ. ق، از حکومت یک سردار کرد
به نام دیسم که به استناد ابن مسکویه او را فردی از
خوارج معرفی کرده سخن می‌گوید و از محاربات دیسم
کرد و فردی موسوم به لشکری از مردم گیل و از
سرکردگان سپاه ماکان بن کاکلی یاد می‌کند که چگونه
وی توانست پس از شکست از لشکری و کسب حمایت از
زبیریان دوباره به حکومت آذربایگان توفیق یابد. کسروی
از محاربه دیسم با سالار مرزبان هم سخن گفته است.
(صص ۵۹-۶۸)

از زمان فرمانروایی داعی کبیر در مازندران تا زمان
پادشاهی مرزبان در آذربایگان، در فاصله‌ای کمتر از ۷۰
سال سه بار روس‌ها به متصرفات ایرانیان هجوم آوردند.
چهارمین تهاجم روس‌ها در زمان مرزبان و در سال ۳۳۲ هـ.

زین کوب: «درباره سلسله‌ها و خاندان‌های کوچک و مستقل ایرانی که در قرون سوم و چهارم در شمال و شمال غربی ایران حکومت‌هایی داشته‌اند کتاب سیداحمد کسروی موسوم به شهریاران گمنام تحقیقی دقیق و کم نظیر است که احوال سلسله‌هایی مانند مسافریان، شدادیان، سالاریان، روادیان و جستانیان را روشن می‌کند و حاکی از دقت و استقراء مؤلف در مآخذ تاریخ است.»

از بخش دوم کتاب را در برمی‌گیرد از شش پادشاه که دنباله پادشاهان روادی عرب بودند یاد می‌کند. از مهمترین وقایع این دوران، مهاجرت غزان یا ترکمانان اسرائیلی در زمان شاهی امپروهورسودان به آذربایگان؛ تهاجم غزان به واسپورگان و جنگ با ارامنه؛ ورود دومین دسته غزان به آذربایگان در سال ۳۲۹ هـ. ق و به دنبال آن ورود دسته‌های سوم و چهارم غزان و ورود طغرل سلجوقی به آذربایگان می‌باشد.

همانطور که در سال ۴۳۴ هـ. ق جستانیان و کنکریان فرمانبرداری و باجگذاری طغرل را پذیرفتند در سال ۴۴۶ هـ. ق پس از ورود طغرل بیک سلجوقی به آذربایگان، وهسودان، پادشاه خاندان روادی آزادی نیز بنا به گفته ابن اثیر اطاعت سلجوقیان را پذیرفت. (صص ۱۴۳-۱۸۴)

ورود طغرل به آذربایجان کم‌کم راه را بر سقوط خاندان روادی گشود. کسروی با اشاره به اشعار قطران از نابسامانی اوضاع آذربایگان در دوره استیلای ترکان در آن ناحیه سخن گفته است:

گرنبودی آفت ترکان به گیتی در پدید
بستدی گیتی همه چون خسروان باستان
شده چو خانه زنبور با غم از ترکان
همی خلند به فرمان ما چو زنبورم

(ص ۱۹۷)

کسروی از قول ابن اثیر، گفتار سوم بخش دوم را با شاهی خاندان احمدیلیان در سال ۵۰۱ هـ. ق که از آنان به عنوان خداوندان مراغه یاد کرده است، آغاز می‌کند و براین باور است که این احمدیلیان بازماندگان روادیان تازی - عرب - بودند. او از هفت پادشاه این خاندان یاد می‌کند و ضمن بیان اشعار مداحی نظامی گنجوی از علاءالدین، پنجمین شاه این سلسله معتقد است که نظامی گنجوی بهرام‌نامه را به نام امیرعلاءالدین سروده است. (ص ۲۰۹)

آخرین و هفتمین بازمانده احمدیلیان زنی است که نوه علاءالدین بوده است و ابن اثیر از وی به عنوان آخرین فرمانروا یاد کرده است. به نوشته نسوی (در سیره جلال‌الدین خوارزمشاه) این زن به عقد جلال‌الدین درآمد و با ازدواج وی، مراغه در کنترل خوارزمشاهیان درآمد. (صص ۲۱۳-۲۱۴)

بخش سوم کتاب که بخش آخر نیز می‌باشد به شدادیان اختصاص دارد. کسروی در مقدمه می‌نویسد: شدادیان بر دو گروه هستند: ۱- گروهی از آنان که در آران فرمان رانده‌اند. ۲- گروه دیگر از آنان که درآنی و ارمنستان حکمرانی داشتند. (ص ۲۱۹)

خلافت بنشانند. مستجیر بالله با همدستی نعیمی و جستان شرمزن توانستند به چند شهر آذربایگان دست یابند ولی در نهایت جستان و ابراهیم (پسران مرزبان) توانستند به قلع و قمع قیام وی و همدستانش بپردازند. (ص ۹۵)

کسروی در ابتدای بخش دوم قبل از پرداختن به روادیان، مقدمه‌ای تحت عنوان: مهاجرت‌های تازیگان - اعراب - به ایران آورده است و در این مقدمه ذکر می‌کند که: در زمان ساسانیان یقین است و دلیل‌ها در دست هست که طایفه‌هایی از تازیگان در گرمسیرهای ایران از خوزستان و بحرین و پارس و کرمان نشیمن داشته‌اند. یکی از این طایفه‌ها «بنوالعم» بود که شاید نخستین طایفه تازیک بوده‌اند که رخت مهاجرت به درون ایران کشیده‌اند. (ص ۱۲۰)

کسروی در ادامه از ممانعت شاهان ساسانی از جمله: شاپوردوم (ذوالاکتاف) از ورود اعراب به ایران سخن گفته و علت تهاجم مکرر اعراب را به ایران در سخت‌گیری شاهان ساسانی دانسته است

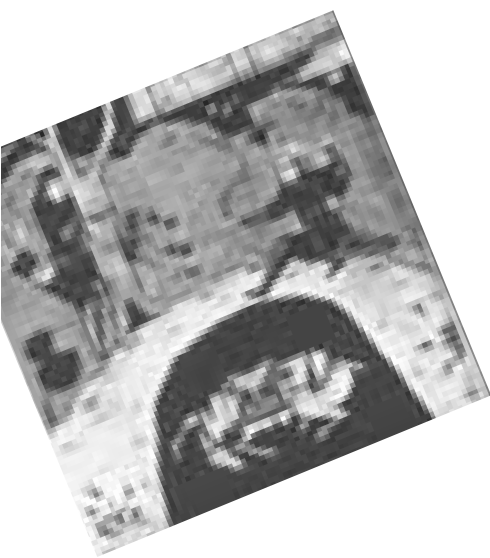
کسروی وجود شمار زیاد اعراب در آذربایگان را ناشی از دو عامل دانسته است:

۱- چون در کوهستان‌های پیرامون آذربایگان مردمان جنگی و دلاور فراوانی بودند که مخالف اعراب به شمار می‌رفتند از این رو اعراب ناگزیر بودند که پیوسته دسته‌های انبوهی از مجاهدان و غازیان را در آذربایگان اقامت دهند. به قول طبری: همواره شش‌هزار تن جنگجو از کوفه بدانجا ارسال می‌شد و هر چهار سال یکبار این جنگجویان عوض می‌شدند.

۲- آذربایگان به علت خرمی و سرسبزی یکی از بهترین و دلکش‌ترین نواحی ایران و سرزمینی است که یک سوی آن سردسیر و بیلاق و سوی دیگرش گرمسیر و قشلاق است. (ص ۱۲۸)

کسروی، روادیان را به دو قسمت: روادیان تازی - روادیان کردی تقسیم می‌کند و می‌نویسد: در قرون چهارم و پنجم هجری در آذربایگان دو خاندان مهم به نام «روادی» معروف بودند: ۱- خاندان رواد آزادی که از نژاد عرب بودند، ۲- خاندان محمدبن شداد که حکمرانان اران و شدادیان به آنها می‌گفتند و نژاد کردی داشتند. (ص ۱۳۲)

کسروی در قسمت روادیان عرب از چهار پادشاه یاد می‌کند و سه خاندان حکومتگری را که با شاهان این خاندان در جنگ و قتال بودند به نام‌های: خداوندان مرند - خداوندان ارومی و خداوندان نریز معرفی می‌نماید. کسروی در قسمت پادشاهان آذربایگان که گفتار دوم



کسروی شگفتی خود را از اینکه مسلمانان توانسته بودند کوه‌های پیرنه و صحاری ترکستان را تسخیر کنند ولی از مطیع ساختن مردمی در کوهستان‌های شمال ایران درمانده بودند، اعلام می‌دارد و عدم توفیق اعراب را در تصرف مناطق شمالی ایران در مواعی چون سختی کوهستان دیلم و انبوهی جنگل‌ها ندانسته بلکه علت عمده را همانا مردانگی و دلاوری دیلمان و قهرمانی‌ها و جانبازی‌ها دانسته که آن مردم در راه نگاهداری مرز و بوم خود و دفع دشمنان بیگانه آشکار ساخته بودند

مقدمه بخش سوم به معرفی جغرافیایی و تاریخی آران تا ظهور اسلام اختصاص یافته است. کسروی در معرفی ناحیه آران می‌نویسد: آران در شمال ایران و در غرب دریاچه خزر نهاده و شهرهای بزرگ آنجا باکو و گنجه و شماخی و دربند است از شهرهای کهنه‌اش «بردوا» (بردعه) است که اکنون خرابه‌های آن پیداست. (ص ۲۲۲)

کسروی در مورد تاریخ آران ضمن معرفی فرمانروایان بومی آنجا تحت عنوان «آران‌شاهان» و اعلام این که آنان باجگزار و فرمانبردار شاهان ایران بودند می‌نویسد: پس از فرار مهران، یکی از خویشان خسرو انوشیروان به آران، سی هزار خانوار ایرانی به او پیوستند تا اینکه یکی از افراد این خاندان (نوادگان مهران) به نام وراز گریگور که به کیش مسیحی گرویده بود، خاندان کهن آران‌شاهان را برانداخت و در هنگام استمداد یزدگرد سوم وی فرزندش را به نام جوانشیر به کمک سپاه ساسانی فرستاد. ولی پس از هزیمت یزدگرد، جوانشیر هم تاب مقاومت نداشته و به آران بازگشت و پس از ورود اعراب به آران، جوانشیر به اطاعت تن در داد. تا قرن سوم هجری فرزندان جوانشیر که از آنها می‌توان به عنوان مهرانیان نام برد در آن ناحیه فرمانروایی داشتند. (صص ۲۲۴-۲۲۵)

کسروی در گفتار اول بخش سوم که به معرفی شدادیان گنجه اختصاص یافته ضمن انتساب شدادیان به اکراد، از نُه امیرشدادی سخن به میان آورده است که معروف‌ترین این امراء امیرابوالسوار، هشتمین فرد از این خاندان است. کسروی از محاربات گسترده وی با امرای محلی و مناطق همجوار به مشروح سخن گفته است. (صص ۲۴۵-۲۵۵)

گفتار دوم بخش سوم که به شدادیان آنی اختصاص یافته در واقع آخرین قسمت از کتاب شهریاران گمنام می‌باشد. حکومت شدادیان آنی از زمانی تشکیل یافت که ناحیه آنی در پی لشکرکشی آلپ ارسلان سلجوقی و همدستی ابوالسوار، از چنگ رومیان خارج گشته و توسط آلپ ارسلان به پسر ابوالسوار یعنی ابوشجاع منوچهر واگذار گردید و از منوچهر تا آخرین نواده وی مجموعاً هفت نفر به مدت یکصد و سی سال در آنی به فرمانروایی پرداختند.

کسروی در حین شرح جنگ‌های منوچهر با ترکان به استناد تاریخ وارتان عنوانی را به شرح جوانمردی یک بزرگ ایرانی اختصاص داده و ضمن شرح این روایت، به مقایسه دینداری او و برخی از سران سلسله‌ها پرداخته است:

«وارتان می‌نویسد: در زمان منوچهر به جهت آمدن ملخ و نیامدن باران تنگسالی و نایابی در آنی و آن سامان‌ها در گرفته سختی کار بدانجا رسید که لاشه‌های مردگان که از گرسنگی جان می‌سپردند بر زمین می‌ماند و کسی به خاکشان نمی‌سپرد، «بیخ» نامی را می‌گویند که دامن غیرت بر کمر زده در آن سال لاشه شش‌هزار مرده را به خاک سپرد.

این هنگام مردی از خاندان‌های بزرگ ایران، این تیره‌روزی ارمنیان را شنیده یک قطار شتر را گندم بارکرده به آنی آورد و صلا در داد که جز بچگان را نگهداری نخواهد کرد. مردم بچگان خود را نزد او آورده با چشم اشک‌آلود به وی می‌سپردند و او به پروردن و نگهداری آنان برخاست تا چون گندم‌هایی که آورده بود همه خورده شد باز صلا در داد که مردم بچگان خود بازبرند و چون آنان را به پدران یا مادرشان می‌سپرد هر کدام را در بغل گرفته با آندوه بسیار از خود جدا می‌ساخت اگر دین آن است که این جوانمرد ایرانی داشته پس آلپ ارسلان و ابوالسوار و پادشاهان و کشیشان ارمنی و گرجی که به نام دین آن همه خونها ریخته با کشتن زنان و کودکان بیگناه، خرسندی عیسی و محمدشان را می‌جستند چه داشته‌اند؟ (صص ۲۶۶-۲۶۷)

تاریخ شهریاران در حالی به پایان می‌رسد که هنوز کتابی که می‌توانست بخش‌های بعدی آن را تکمیل کند تألیف نشده است. امید است محققان نکته‌سنج بتوانند با همان دقت بی‌مانند و تتبعات همه جانبه کسروی به تألیف کتاب‌های دیگر، به معرفی شهریاران گمنام بپردازند. کسروی توانست در سال ۱۳۰۸ ه. ش فرزندان گمنام سلسله‌های ایرانی را از قرون اولیه صدر اسلام تا پایان قرن ششم هجری در کتاب شهریاران گمنام معرفی نماید. علاوه بر اینکه این کتاب توانسته تحسین و ستایش همگان را معطوف مؤلف سازد، تداوم این تلاش، عملی است که امید می‌رود با تألیف تاریخ فرمانروایان گمنام از قرن ششم به بعد هم عملی شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم ۱۳۶۳، ص ۱۵۰
۲. یزدانی، سهراب: کسروی و تاریخ مشروطه ایران، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۶، ص ۱۶۸
۳. فومنی، عبدالفتاح: تاریخ گیلان و نقش گیلان در نهضت مشروطیت ایران با مقدمه و تصحیح عطاءالله تدین، انتشارات فروغی، چاپ اول ۱۳۵۳، ص ۲۶